

## پوزیتیویسم اروپایی و صورت سطحی وارداتی آن

آثار داستایوفسکی، نویسنده بزرگ روس و یکی از بزرگترین نویسندگان همه تاریخها و اقوام متضمن درسهای بسیار مهم در باب تجدد و تجددمآبی است. بنظر او آدم متجددمآب (روس) در رفتار و فکر و فهم و تصمیم گیری و همه اموری که به دنیای تجدد مربوط می شود، با متجدد اروپایی تفاوت دارد. اینکه این تفاوت چیست و از کجاست و چه آثاری دارد، مطلبی است که در جای خود باید مورد بحث قرار گیرد. اگر قیاس من بی وجه نباشد و اختلاف فهم ها مورد قبول قرار گیرد، می خواهیم بگویم که هر ایسمی و از جمله آنها پوزی تیویسم هم در جهان تجددمآبی با ایسمها و پوزی تیویسم اروپایی تفاوت ذاتی و جوهری دارد. انگوست کنت علم را صورت جامعه جدید می دانست و فکر می کرد که با دائرمدارشدن علم در جامعه همه مشکلات رفع می شود. اعضاء حوزه وین و مخصوصاً کارنآپ تمام سعی و جهد خود را به خرج دادند تا از طرح دکارتی یقینی بودن علم (یا قابل اثبات بودن و لااقل قابل تأیید بودن احکام علمی) دفاع کنند و چون از عهده برنیامدند به مقتضای روح علمی اصرار نکردند و تعصب نورزیدند. پوپر هم که به پوزی تیویسم ها نزدیک بود از ابتدا نه فقط احکام علمی را ابطال پذیر می دانست بلکه امکان ابطال را شرط علمی بودن قضایا قرار داده بود. این قول بخصوص در کشور ما یکی از مشهورترین (و نمی دانم چرا) مقبول ترین اقوال پوپر است. در این باره می توان گفت که پوپر هم حق دارد و هم حق ندارد. او از آن جهت حق دارد که فرض ها و فرضیه های علمی را با روش علمی می سنجند و فرضیه ای که در بوته آزمون (روش) تاب نیاورد، از دایره علم کنار گذاشته می شود اما سخن پوپر از آن جهت نادرست یا غیر دقیق است که با روش و در روش علمی علم ابطال نمی شود بلکه آنچه ابطال می شود، فرضیه هاست. اصحاب فلسفه علم اشکالهای دیگری هم بر این رأی کرده اند که جای ذکر آن اینجا نیست پس در مورد امکان ابطال بیش از این چیزی نمی گویم زیرا می ترسم بحث به درازا بکشد. فقط اشاره می کنم که پوپر شاید در این مورد معانی و مفاهیمی امکان عام و خاص و ابطال و کنارگذاشتن را با هم خلط کرده باشد اما اهمیت کار پوپر در جای دیگر است. او طرحی از جهان سوم درافکنده است؛ با اینکه به درستی از عهده وصف و تعیین مقام آن در جهان علم برنیامده است، هرچه باشد راه او را از پوزی تیویسم جدا می کند و مطلب مهمتر گذشت از نظر کسانی است که علم را مجموعه اطلاعات علمی و انبیا مقالات و کتابها می دانند. او در مقاله مهمی که عنوان «دلو و نورافکن» دارد نشان داده است که علم گردآوری اطلاعات و مقالات نیست و این مطلب مهمی است که حتی بعضی پوزی تیویست ها هم به آن رسیده بودند. اکنون دیگر در فلسفه علم این قضیه محرز است که توسعه علم را با شمارش مقالات و کتابها تعیین نمی کنند نه اینکه علم بی مقاله و کتاب متحقق شود. کتاب و مقاله لازمه و نتیجه پرداختن به علم است ولی این پرداختن اگر جهت و نظم نداشته باشد هرچند که حاصلش مقالات بسیار باشد، علم را پیش نمی برد و آن را مللک و میزان پیشرفت علم نمی توان دانست. ما اکنون از تولید علم بسیار حرف می زنیم. تولید برای بازار مصرف است پس باید توجه کنیم که کالای تولید شده ما در بازار چه اندازه خریدار و مصرف کننده دارد ولی اینشتاین و هایزنبرگ و پلانک و نیوتون و پاسکال و دکارت و لایب نیتس و کپرنیک و ابوریحان بیرونی و ابن سینا و محمد زکریای رازی و بطلمیوس و ادوکس و بقراط و افلاطون، علم تولید نمی کردند. آنها تحقیق می کردند و طرح نو در می انداختند و راههای تازه نشان می دادند و در حقیقت با تحقیق و علم خود جلوه های کمال و عظمت وجود بشر را باز می یافتند و آن را در جهان خود انتشار می دادند. جامعه یونانی با ادوکس و بقراط و افلاطون واجد چیزهایی شد که پیش از آن نداشت. در عالم اسلام هم فیلسوفان و دانشمندان مجموعه ای از کمالات را پیش آوردند و جامعه متجدد با متفکران و دانشمندان خود راه تاریخی خود را پیمود. تولید و مصرف علم امری مربوط به جامعه جدید و دوران غلبه تکنیک است. علم وقتی به مرحله تولید می رسد عین تکنولوژی است الّا اینکه ممکن است تولید علم در زمانی در جایی صورت تقلیدی پیدا کند و دانشمندان همّت خود را صرف تهیه مقالاتی کنند که نه متضمن نظریه ای است و نه در چرخه تکنولوژی جایی پیدا می کند. این دو تولید را با هم اشتباه نباید

کرد. اگر تولید علم هماهنگ و بر وفق نظم و برنامه باشد، علاوه بر فواید تکنولوژیک که دارد به صاحبانش نیز قدری صبر و ثبات و توانایی و پایداری و امید می دهد اما اگر پراکنده و بی نظم باشد، راهی به غایت و مقصد علم نمی برد و صرفاً از آن جهت می تواند موجّه باشد که سنت پژوهش با آن تا حدی رعایت شده و محفوظ و محترم مانده است. اگر این معنی را ندانیم چه بسا که بهترین نیروها و استعدادهای خود را در راهی صرف کنیم که حاصلش اندک باشد. ما که مدام بر قدرت و اختیار بشر تأکید می کنیم، بیاییم این رسم تاریخی غیرعادلانه متداول در کشورهای توسعه نیافته یعنی بذل جهد و سعی کثیر برای کسب نفع قلیل را برهم زنیم (و این کشورها گاهی از سعی کثیر خود هیچ سود نمی برند). بیاییم چشم ها را بشوییم و وقتی به غرب و جهان متجدد نگاه می کنیم، چیزها را در جای خود و با شأن حقیقی آن ببینیم. مؤسسه گردآوری فهرست مقالات و آثار علمی، مؤسسه خوبی است و کار خوبی می کند که منبع و مرجعی برای جویندگان آثار علمی فراهم می آورد اما یک مؤسسه علمی تجاری معمولی است. چرا باید آن را از جایگاه خود بیرون آورد و آن را داور علم کشورها دانست و سیاست علم کشور را به آن وابسته کرد. مقاله نویسان مقاله خود را در هر جا که می خواهند و می توانند چاپ کنند و چه بهتر که در مجلاتی چاپ کنند که در جایی مثل ISI یا هر جای دیگر فهرست شود اما با فهرست شدن مقالات علم کشور دگرگون نمی شود. البته دانش دوستان و دانش طلبان را باید به علم آموزی و پژوهش تشویق کرد و از استادان و پژوهندگان که خواهی نخواهی کارمندان دفتر دانشند، پرسید که در کار علم چه کرده اند و در سعی خود به کجا رسیده اند اما نقد و سنجش آثار علمی آنان در جای خود و با ملاکهای خاص هر کشور توسط اهل علم آن کشور باید صورت گیرد و عبارت دیگر ملاک و میزان ارزیابی باید مناسب مقام باشد. رشد و توسعه علم را با ملاک ISI نمی توان سنجید. پیشنهاد کرده اند که همه دانشگاهیان در مجلات ISI مقاله بنویسند تا ما در عداد ده کشور اول تولید کننده علم قرار بگیریم. پیداست که نیتشان خیر و مقصدشان اعتلای نام کشور است اما کار تاریخ را بسیار آسان گرفته اند. اگر کارها به این آسانی است چرا پیشنهاد نکنیم که همه استادان حداقل دو مقاله بنویسند تا ما در زمره پنج کشور اول قرار بگیریم. در مسائل دشوار با تأمل باید وارد شد. در این مورد خاص بهتر است که دانشمندان کار اهل سیاست را به سیاستمداران واگذارند و خود به علم بپردازند. نمی گویم دانشمندان به سیاست کاری نداشته باشند و در سیاست دخالت نکنند بلکه می گویم مشغله خاطر دانشمندان نباید سیاست باشد. علم نباید با سیاست آمیخته شود که اگر بشود دیگر علم نیست. در این صورت دانشمندان راهی غیر از راه دانش پیش گرفته است و به چیزی غیر از دانش تعلق خاطر پیدا کرده است. مع هذا دانشمندان باید در طرح سیاست علمی کشور شریک باشند و البته این مشارکت بیشتر از طریق مشورت صورت می گیرد. آنها هم که وظیفه و شغل تدوین سیاست علمی را به عهده دارند، باید حساب سیاست علم را از ملاحظات سیاسی جدا کنند. اطلاع از سیاست و اوضاع سیاسی جهان یک فضیلت است اما واضعان و مجریان سیاست علمی مخصوصاً باید از وضع علم در جهان و نظام علمی و امکانات تاریخی آموزش و پژوهش و از آنچه در تاریخ و فلسفه و جامعه شناسی علم گذشته است و می گذرد، آگاه باشند و اگر نباشند این خطر وجود دارد که پیشنهادهای اشخاص غیرمطلع مبنای تصمیم گیری ها قرار گیرد و چنانکه می دانیم در نظر مردمان غیر بصیر، پیشنهادهای سهل انگارانه و بی دربر آسان تر مقبول می افتد. تدابیری را هم که در جاهای دیگر اتخاذ می شود بی تأمل نباید پذیرفت و پیروی نباید کرد ولی می گویند قبول رسم درست تقلید نیست. از کجا فهمیده اید که فلان رسم یا تدبیر درست است؟ هر رسم و تدبیری جایی و مقامی دارد و ریشه اش در اندیشه خاصی است. این درد را به که باید بگوئیم که حتی وقتی فلسفه ای در جهان متجددمآب مد می شود، این مد فکری نه فقط در حد فهم و درک، ناقص است بلکه غالباً اجزاء اصلی آن از نظر می افتد. پوپر که در کشور ما شهرت پیدا کرد، ابطلال پذیری علم هم لقلقه زبان شد اما کسی این نظر او را نگفت یا اگر گفت در گویشها نگرفت که علم با روی هم انباشتن مقالات به کمال نمی رسد. اگر در جایی صدها هزار مقاله تولید شود اما نظم و سامان در کار پژوهش و برنامه علمی وجود نداشته باشد، سعی دانشمندان و تولیدکنندگان هدر می رود. من هم می دانم که در همه جا کاجی بهتر از هیچی است و در جایی که شور و شوق و نشاط علمی نباشد و آموزش و پژوهش بصراف شغل و وظیفه رسمی برای تأمین معاش تحویل شود، افزایش تعداد کتابها و مقالات هم غنیمتی است ولی ما که نمی خواهیم خود را با آمدن ناممان در یک فهرست دلخوش کنیم و هیچ جامعه علمی نباید به این دلخوشی اکتفا کند. توجه کنیم که اگر تاریخ مدرنیته (تجدد) تاریخ جنبش و جوشش و ماجرائی پر از کشش و کوشش و مخاطره بود، مدرنیزاسیون (تجددمآبی) هم که

معمولاً پیمودن راه طی شده تجدد تلقی می شود، به آسانی متحقق نمی شود هرچند که در این وضع جنبش و جوشش و ذوق خطر کردن کمتر وجود دارد پس ناگزیر باید به حداقل قانع بود زیرا افزایش کمی در قیاس با رکود و سکون چیز بدی نیست. پیشرفتهای علمی سالهای اخیر بخصوص در رشته های پزشکی را نباید ناچیز و نادیده انگاشت اما درک وضع علم در کشور نباید تابع ملاحظات باشد. اصلاً اینجا بحث در قدردانی از دانشمندان و نشناختن قدر ایشان نیست بلکه بیشتر نظر به دانش است نه دانشمند. می گویند دانش از دانشمند جدا نیست. درست می گویند اما سخن درستشان دقیق نیست. دانش را همه جا می توان آموخت و همه مردم روی زمین می توانند بیاموزند اما آن را جز در هوا و فضای خاص پرورش نمی توان داد. دانش تقلیدی هرگز به دانش تأسیسی نمی رسد. البته در عالم علم، علم تقلیدی (و بخصوص مرتبه بالایی آن یا بقول کوهن علم پارادایمی) هم جایی دارد و جای خود را پیدا می کند و مؤثر و مفید می شود. در عالم علم پارادایمی، احتمال بیرون شدن از حکومت پارادایم نیز همواره وجود دارد اما آنجا که عالم علم برقرار نیست، علم پراکنده است و معمولاً در جای خود قرار نمی گیرد و اثربخشی ندارد. در جهان متجدد علم بصورت طبیعی در جای خود قرار داشته و رشد کرده و متجددان نیاز نداشته اند که علم را در جایگاه خود قرار دهند. آن عالم با علم (نه بر وفق علم بلکه با ملازمت علم) ساخته شده است اما جهان تجددآب نشاط و نیروی سازندگی و سامان بخشی و نظام دهنده را در وجود خود ندارد بلکه آن را از بیرون اخذ می کند و به این جهت باید بکوشد به مدد برنامه ریزی به هماهنگی و سامان برسد. در این جهان علم و تکنولوژی و فرهنگ و بوروکراسی و قانون و سیاست اموری انتزاعی و اجزاء جدا از یکدیگرند که باید بهم بسته شوند و در جای مناسب خود قرار گیرند. این کار را حتی هوشمندان ممتاز جهان توسعه نیافته هم نمی توانند بخوبی و به آسانی انجام دهند و چه بسا که علم و هوششان در برابر ضرورت های این جهان بی اثر می شود و شرایطی بوجود می آید که علم با سلیقه برابر می-نشیند. پیداست که با اعمال سلیقه نمی توان به عالم نظم داد و چگونه ممکن است که در باب علم تحقیق نکرده باشیم و جای و جایگاه آن را بدانیم (پژوهش در علم با تحقیق در باب علم یکی نیست. چه بسا که یک ریاضی دان بزرگ هرگز در باب صفر یا حتی در باب عدد و مخصوصاً در باب جایگاه علم ریاضی و شرایط پیشرفت آن فکر نکرده باشد اما ریاضی دان است). جهان متجدد چنانکه اشاره کردیم نیاز به این درک و بینش نداشت زیرا یا نیرویی که در درون داشت، سیر می کرد (و البته کم و بیش از آن بهره مند بود) ولی جهان متجددآب برای طرح برنامه و اجرای آن باید بداند که علم در کجا قرار دارد و چه می کند و مردمان چه سرو کاری با آن دارند. اینکه علم شریف و محترم است، حرف خوبی است اما در برنامه ریزی علم کمکی نمی کند و شاید گاهی زیان را در برابر کسانی که کارهای پراکنده و تفننی در علم را مهم و عمده می-انگارند، ببندد و موجب این وسوسه و سودا شود که مبادا وقتی از ناکافی بودن تولید انبوه پژوهش و مقاله می-گوییم، به علم و عالم جسارت شده باشد. از اصرار در لزوم طرح برنامه پژوهش در کشور، نفی آزادی دانشمندان هم نباید استنباط شود. دانشمندان در جهان علم تابع قدرتی بیرون از علم نیستند. علم به سیاست مدد می-رساند و سیاست ها از راههای مختلف در تعیین مسیرهای فرعی پژوهش دخالت می کنند و اثر می گذارند اما علم تابع دلخواه هیچ شخص و گروه و سیاستی نیست. دانشمند نمی تواند در چارچوب ایدئولوژی پژوهش کند. در جامعه علمی یک افق راهبر وجود دارد که پژوهش های علمی را هماهنگ می کند. در این میان چه بسا که پژوهش هایی بیرون از خط سیر مرسوم هم صورت گیرد که نه فقط انحراف نیست بلکه با بعضی از آنهاست که جهش های علمی و بنای دوره های جدید علمی آغاز می شود اما اگر هیچ نظم و هماهنگی و برنامه علمی نباشد و همه دانشمندان بی خبر از یکدیگر و بیرون از یک برنامه و طرح کلی به پژوهش بپردازند، استعدادها و ذوقها و زحمات ها هدر می شود. من همیشه در این دو سه دهه اخیر از خود پرسیده ام چرا کسانی که متصدی نشر و تعلیم فلسفه علم بودند، فلسفه ای نیاموختند که بتوان از آن برای نظم دادن به آموزش و پژوهش بهره برد. آنها هم بر طبق رسم معمول به ذکر و نقل اقوال اکتفا کردند و احیاناً بر مطالبی که سودی نداشت، بیشتر تأکید کردند. اکنون هم فکر نمی کنند که چرا ما از پوپر این سخن بی اهمیت را آموختیم که علم ابطال پذیر است و سخن مهمی را که در باب بیهودگی رویهم انباشتن علم گفته بود و می توانست برای ما سیاست گذاران علم کشور متضمن درسی باشد، مهمل گذاشتند. وقتی اینهمه از گزینش و حق گزینش می-گوییم، خوبست قدری هم فکر کنیم که شاید بعضی از گزینش هایمان از روی فکر و با اندیشه نباشد. حتی وقتی فلسفه می خوانیم چه بسا که یک یا چند سخن فیلسوفی را لقلقه زبان کنیم و مطالب مهمتر از نظرمان پوشیده بماند. پوزی تیویسم در

جهان متجدد از ابتدا تا این اواخر شأن علم را اثبات کرده است. این امر را هم نباید اتفاقی دانست که فلسفه تحصّلی (پوزی تیویسم) را فیلسوفی تدوین و پیشنهاد کرده است که جامعه شناسی را بنیاد گذاشته است. جامعه شناسی چه مناسبتی با پوزی تیویسم داشت؟ جامعه شناسی می-بایست در جامعه جدید بر نظم امور و روابط و مناسباتشان نظارت داشته باشد. علم در زمان اوگوست کنت و در قرن نوزدهم در اروپا مقام و شأن خود را مسلّم کرده بود اما وقتی فیلسوفی به تاریخ معتقد باشد قهرآ نگران تغییرها و تحولات است هرچند که نگرانی متفکران قرن نوزدهم اروپا در مورد آینده علم بسیار اندک و ناچیز بود و شاید با آنچه در ادبیات روسیه پدیدار شد، قابل قیاس نباشد (هرچند که اگر به تفاوت روسیه با اروپا توجه کنیم این قیاس را چندان مناسب نمی یابیم). اروپائیان به آسانی نمی توانستند و نمی خواستند به علم و تجدد در بیرون از عالم اروپای غربی بیندیشند. آنها هنوز هم (با اینکه تفکر پست مدرنیشان با وضع تجددمآبی مناسبت تام و تمام دارد) چنانکه باید به اندیشه و فرهنگ جهان تجددمآب توجه نکرده اند (شرق-شناسی نه همیشه با نظر تحقیقی بلکه احیاناً با نظر تحقیر به اندیشه و فرهنگ غیر غربی نگاه کرده است). غیر غربیها نیز باین معانی کاری نداشته اند و اگر داشته اند، بیشتر همراهی با شرق شناسان یا پیروی از آنان کرده اند. پوزی تیویسم اروپا نگران ساختمان و بنای علم بود و می بایست نسبت آن را با فلسفه و هنر و دین معین کند و این مهم را با تحقیق انجام می داد اما جهان تجددمآب بی آنکه چندان در بند چنین پژوهش هایی باشد، درست بودن و مطلق بودن احکام علمی و میزان حقیقت بودن علم را مثل یک عقیده جزمی پذیرفت و نیازی ندید که در آنچه پذیرفته است، تأمل کند. در این جهان علم و سیاست و دین و فلسفه و ادب و تاریخ و تکنولوژی اموری جدا از هم که المیته می توانند در یکدیگر تأثیر بگذارند، تلقی شدند و . . . با این تلقی برنامه ریزی توسعه محال و بیهوده می شود و سلیقه و آراء اشخاص جای برنامه حقیقی را می گیرد. نام این تلقی را پوزی تیویسم نباید گذاشت (من هم از روی مسامحه و به ملاحظه مشابهت ظاهری به آن نام پوزی تیویسم داده ام). اگر ما می توانستیم مثل اسلاف خود که فلسفه یونانی را فراگرفتند فلسفه جدید را بیاموزیم، به علم هم بهتر از این می نگریم و نتایج علمی مهمتر و مؤثرتری می-گرفتیم. متقدمان ما فلسفه یونانی را تقریباً در تمامیتش فراگرفتند و در آن تأمل و تحقیق کردند. جهان تجددمآب که فلسفه اروپایی را فرا می گیرد در معرض این خطر است که در هنگام اخذ و اختیار و ردّ آراء و افکار در سطح و ظاهر بماند و قبول و ردّ مطالب سطحی و ظاهری و ورود در نزاعهای بیهوده را اختیار و انتخاب آزادانه بداند و میان بدفهمیدن یا نفهمیدن و درک اجتهادی خلط کند. تا آنجا که من می دانم گرچه در جهان تجددمآب علم از احترام فراوان برخوردار است ولی جایگاه معلوم ندارد. به این جهت ممکن است بیشتر سعی و کوشش صرف این شود که تعداد مقالات افزایش یابد و گمان کنند که با بخشنامه و دستور-المعمل و الزام، می توان علم را توسعه داد. در چنین وضعی کمتر به فکر تمهید مقدمات و فراهم ساختن امکانات می افتند ولی اگر برآستی می خواهند تعداد مقالات افزایش یابد و مقالات پیوسته تحقیقی تر شود، باید در فکر برنامه علمی و جایگاه علم و شرایط و لوازم پژوهش بود و مقدّم بر همه چیز از این سودای ساده لوحانه که پول می دهیم و پژوهش می گیریم، منصرف شد. پیداست که پژوهش هزینه دارد و پژوهشگران باید از جهت معاش آسوده خاطر باشند اما پول سواد نمی آورد. قدرت و ثروت جهان متجدد در علم است و نه بالعکس. اگر در این جهان ارقام بزرگی از بودجه دولت و مؤسسات فنی و اقتصادی صرف پژوهش می شود وجهش اینست که به پژوهش نیاز دارند و از پژوهش ها سود می برند وگرنه با صرف هزینه کردن پول، علم پدید نمی-آید. قیاس بودجه علمی کشورها بدون درنظر گرفتن شرایط و امکانات پژوهش قیاس بد و گمراه کننده ای است مگر اینکه مقصود رسیدن به چیزی غیر از علم باشد. در یک جمله بگویم سیاست علم و پژوهش باید مبنای استوار داشته باشد و با بصیرت تدوین شود و اگر سیاست کنونی علم واجد این صفت است باید آن را اثبات کنند.

من این اشارات را از سر تعلق خاطر به علم و پروای آینده آن نوشتم و امیدوارم سیاست گذاران علم کشور به آن بیندیشند و از تلخی سخن آزرده نشوند. علم سازمان و نظام و برنامه جامع می خواهد. المیته حفظ ظاهر و صورت و توسل به وسائل نشر و پخش علم نیز مغتنم است بشرط آنکه غایت پژوهش انگاشته نشود اما متأسفانه این اشتباه گاهی در طراحی سیاست علم و در نظر بعضی از

پژوهندگان پرکار ما بی تأثیر نبوده-است تا جایی که حتی تذکر این معنی را مخالفت با پژوهش و شناختن قدر دانشمند تلقی کرده اند ولی من گمان نمی کنم کسی که تمام عمرش را صرف آموختن کرده است، به خود حق بدهد که به دانش و دانشمند جسارت کند. اگر بر من معلوم شود که با سخنانم اندک خدشه ای به حرمت دانش و دانشمند وارد شده است، در این ایام آخر عمر زیان درمی کشم و قلم را می شکنم ولی بیشتر احتمال می دهم سوء تفاهمی پیش آمده-است که باید آن را رفع کنم. من نه دانش و دانشمندی بلکه دانش تکراری بی مسئله را با دانش زنده و حلّال مسائل سنجیده ام و در این قیاس دومی را ترجیح داده ام و مطلوب دانسته ام زیرا دانش تکراری و رسمی هرچند که ظاهر دانش دارد، کارساز نیست گویی که ریشه در زمین زندگی مردم و جامعه ندارد. دانش در هر جا که باشد باید در جایگاه و عالم خود قرار گیرد تا با زندگی یگانه شود و بیشترین فایده اش به مردم برسد. دانش سودمند، دانش هماهنگ شده با نبض زندگی جامعه است و برای اینکه بتوانیم این هماهنگی را دریابیم و بوجود آوریم، باید شرایط امکان رشد دانش را بشناسیم. جهان ما تنها به دانش نیاز ندارد بلکه به دانش هم نیازمند است. با توجه به این نکات معلوم می شود که من هیچ صورتی از علم را کوچک نشمرده ام بلکه نظرم به قوام جهان علم و بهبود وضع پژوهش بوده است. بنظر من حتی دانش تکراری و پژوهش رسمی را هم گرامی باید دانشت اما به چنین دانش و پژوهشی اکتفا نباید کرد. امید به گذشت از این صورت علم و پژوهش و تمنای دانش زنده و کارساز، بی احترامی به علم نیست.